

توسم از احاریت

دنگهان همه آفاق رنگ در کشید
به جای آینه کنونی شود گل دبدار
به شانه بخ زد و پر خورده گشت دپر پر شد

در بیخ زان همه چشم انتظاری فراری
که باز گردم روزی به آینه خویش
و بال دپر گشایم درون لانه خویش
ولی چه محکم و بهم به سنگ خورد نرم
دلیم که ساغر نم بود آن چنان گشت
که ریخت باده گلخن زد دستان نرم

ز خویش نه بگفتم
که از چه بایندم
و بازم من جان سخت ارزندم!

x x x
x x x
۱۹۸۴